

آموزش مهارت نه گفتن برای مقابله با اعتیاد

نویسندگان:

الهامه ملکی گرگری

معصومه محمدزاده

رقیه تمجیدی



انتشارات آرشین

سرشناسه: ملکی گرگری، الهامه، ۱۳۵۰ -
عنوان و نام پدیدآور: آموزش مهارت نه گفتن برای مقابله با اعتیاد
نویسندگان: الهامه ملکی گرگری، معصومه محمدزاده، رقیه تمجیدی.
مشخصات نشر: تبریز آی تکین، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری: ۵۴ ص:؛ ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.
شابک: ۹-۵-۹۵۳۷۲-۶۰۰-۹۷۸

موضوع: فهرست نویسی: فیبا
موضوع: اعتیاد -- جنبه های اجتماعی
موضوع: Social aspects: Drug addiction
موضوع: زنان و جوانان -- وضع اجتماعی
موضوع: Social conditions: Youth
موضوع: مواد مخدر
موضوع: Heroin
شناسه افزوده: محمدزاده، معصومه، ۱۳۵۰ -
شناسه افزوده: تمجیدی، رقیه، ۱۳۴۹ -
رده بندی کنگره: ۱۳۹۵/۳۱۲/۵۸ HV
رده بندی دیویی: ۳۶۲/۲۹۳
شماره کتابشناسی ملی: ۵۲۱۱۷۹



انتشارات آدینه

آموزش مهارت نه گفتن برای مقابله با اعتیاد
نویسندگان: الهامه ملکی گرگری - معصومه محمدزاده - رقیه تمجیدی
ناشر: آی تکین چاپ اول ۱۳۹۵
طرح و کارتون: عاطفه یاریان
قیمت: ۷۰۰۰ تومان

تیراژ: ۱۰۰۰

محل نشر: تبریز

شابک: ۹-۵-۹۵۳۷۲-۶۰۰-۹۷۸

اول خیابان فارابی بعد از زیرگذر آبرسان کوچه اتحاد پلاک ۳۲

کدپستی: ۵۱۳۷۷۷۸۷۷۱

تلفن: ۰۴۱-۳۶۶۰۳۳۶۸ - ۰۴۱-۳۶۶۰۳۳۳۹ - فاکس: ۰۴۱-۳۶۶۰۳۳۶۷

E-mail: Adineh85@gmail.com

این کتاب با حمایت انجمن تبسم آدینه «انجمن حمایت از خانواده های آسیب پذیر» به

۱۱	مقدمه
۱۲	آسیب‌های اجتماعی متداول بین دختران و پسران
۱۷	تعریف اعتیاد
۱۸	مراحل اعتیاد
۱۹	شنایی با گروه‌های مواد مخدر
۲۶	سرورت پیشگیری از اعتیاد
۲۸	«نه گفتن» به تار سنجیده یکی از ابزارهای...
۳۰	عوامل خطرناک کننده نوجوان...
۳۲	راه‌های «نه گفتن»
۳۴	مهم‌ترین فواید نه گفتن
۳۴	به چه کسانی باید «نه» بگویم
۳۷	در چه موقعیت‌هایی باید «نه» بگویم
۳۸	چگونه می‌توان مهارت «نه گفتن»...
۴۰	برخی باورهای غیرمنطقی نوجوانان
۴۲	سخنی با دانش‌آموزان عزیز
۴۳	سخنی با والدین گرامی
۵۰	مسابقه

سخت راه می‌رود. صورت رنگ‌پریده‌اش را آفتاب سرخ کرده است با چشمانی پف کرده و خمار و با دست‌های لرزان قدم برمی‌دارد. روی جدول‌هایی که روزی با تمام شوق روی آن‌ها می‌نویسد و صدای خنده‌هایش گوش آسمان را کر می‌کرد. به یاد روزهای اول دانشگاه لبخند تلخی روی صورتش می‌نشیند. روزی که با خوبی سپری می‌شد تا اینکه ... تا اینکه با دختری که اسمش پیدا آشنا شد. نفس عمیقی می‌کشد روی جدول می‌نشیند روز آشنایی با ویدا را به خاطر می‌آورد... ویدا دختری قد بلند و خوش تیپ و خندان که همه را با ظاهرش فریب می‌داد. خنده‌های ویدا روشن فکر و مدرن بودند و او از نظر مالی اصلاً مشکلی نداشت و تحت حمایت همه جانبه پدر بود درست بر عکس او... پس از چند روز آشنایی با ویدا عقایدش به کلی تغییر کرد. پدر دختر نجیب نبود ... بابا... آه سردی می‌کشد یاد سال‌های طولانی و ذکر سباحت... او می‌افتد. اشک در چشمانش نقشه می‌زند یاد روزی می‌افتد که به مهمانی شبانه‌ای که در منزل پدری ویدا برپا بود، دعوت شد. اول مخالفت کرد اما با اصرارهای ویدا به آن مهمانی رفت وقتی داخل مهمانی شد همه می‌رقصیدند و می‌خندیدند و جو خاصی حاکم بود. صدایش زدند... ویدا بود.

ستایش کجا بودی تا حالا؟ چرا این قدر دیر کردی؟ یا لا پاشو بیا تو دیگه...

اما او هم چنان مات و مبهوت جمعیت را نگاه می‌کرد که

با نیشگون ویدا به خودش آمد و باز به داخل رفت. نظاره‌گر دختر پسرهایی بود که غرق شادی بودند. دید که پسری از دور به او نزدیک می‌شود خودش را شاهین معرفی کرد و سلام داد دستش را جلو آورد و چیزی به او تعارف کرد.

- این دیگه چیه؟

- خب این یه جورایی جز برنامه اس نگران نباش معذرت نمی‌کنه!

بیجان... پدر در گوشش زمزمه کرد.

- به منی من اهل این کارا نیستم.

- ویدا! این درست اهل تعارفه‌ها... بابا بگیر بزن چیزیت نمی‌شه یک نفرای موگیری فقط همین.

قبول می‌کنه به من راهی!

از روی جدول بلند می‌شود وسط خیابان راه می‌رود صدای کرکننده‌ی بوق ماشین‌ها... من می‌کند یاد روزی می‌افتد که از خانه فرار کرد تا مواد پیدا کند... یاد اشک‌های مادر، بی‌آبرویی پدر... درست سه سال از آن بهمانی گذشته است... ستایش قصه سخت نفس می‌کشد... سخت می‌خواهد... سخت راه می‌رود و سخت زندگی می‌کند... دوبار یاد ویدا می‌افتد... دختری که به دلیل فساد اخلاقی از دانشگاه اخراج شد... پس از چند روز از شدت نئشگی خودکشی کرد... اشک از چشمش فرو می‌ریزد...

سارا علیپور